

توسعه و مصادیق آن

● در ابتدا مسئله این است که اصولاً کشور توسعه یافته به چه معناست و آیا ما می‌خواهیم به این مفهوم دست پیدا کنیم؟ می‌خواهیم ابتدا تصویری از یک کشور توسعه یافته داشته باشیم، سپس درباره‌ی مفاهیم توسعه صحبت کنیم.

غنی‌نژاد در حال حاضر فقط بحث اقتصاد نیست و مفاهیم اجتماعی و سیاسی توسعه نیز مطرح است. اما پیش از آغاز بحث لازم است درباره‌ی عنوان «ایران آینده» که انتخاب کرده‌اید، صحبتی شود. اگر منظور پیش‌بینی و آینده‌شناسی^۱ است، این خود یک رشته است که من تخصصی در آن ندارم و موضوعی است غیر از مباحث معمول ما، که به ابزار و شیوه‌ی دیگری نیاز دارد. من فکر نمی‌کنم هدف، این باشد؛ بلکه هدف شناخت وضع موجود ایران و احیاناً پیشنهادهای برای بهبود این وضع است.

● می‌توان این پرسش را مطرح کرد که «ایران به کجا می‌رود؟» یا «ایران باید به کجا برود؟»

منصوری هنگامی که از توسعه صحبت می‌کنیم، خودبه‌خود درباره‌ی آینده حرف می‌زنیم. به محض این‌که این واژه را تعریف کنیم و بگوییم می‌خواهیم این اتفاق در ایران بیفتد، به این معناست که درباره‌ی آینده صحبت می‌کنیم. هنگامی که برنامه‌های پنج‌ساله‌ی توسعه تنظیم می‌کنیم، و یا در سند چشم‌انداز، از ایران ۱۴۰۴ صحبت می‌کنیم، یعنی درباره‌ی آینده صحبت می‌کنیم.

غنی‌نژاد از دیدگاه اقتصادی، یک بحث، رشد اقتصادی است؛ و بحث دیگر توسعه‌ی اقتصاد. رشد اقتصادی ناظر بر کمیت‌هایی است که با آن‌ها در اقتصاد اندازه‌گیری می‌کنیم. برای نمونه می‌توان به تولید ناخالص، تولید ناخالص واقعی و یا تولید ناخالص واقعی سرانه، اشاره کرد. این‌ها معیارهای اندازه‌گیری رشد اقتصادی یک کشور است؛ بدین معنا که در یک سال چه مقدار کالا و خدمات در جامعه تولید می‌شود و

۱. Futurology: مجموعه‌ی تحقیقات ناظر بر ترسیم تحولات آینده از لحاظ علمی، فنی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره بر مبنای سناریوهای گوناگون.

است. یعنی جامعه‌ای در مقایسه با جامعه یا جوامعی دیگر توسعه یافته است، که افرادی که در آن زندگی می‌کنند به‌طور نسبی حوزه‌ی انتخاب‌های آزادانه‌شان گسترده‌تر باشد. این، هم از نظر اقتصادی، و هم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی صدق می‌کند و معنایش این است که گستره‌ی انتخاب‌ها افزایش پیدا کند. در حوزه‌ی اقتصاد این بدان معناست که به‌طور نسبی قدرت خرید بالا برود؛ شما زمانی می‌توانید از نظر اقتصادی انتخاب‌هاتان را گسترش دهید که بتوانید کالاها را بخرید. این معنا از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هم، معنای خاص خود را دارد. یعنی در جامعه‌ی فرهنگی گسترده، افراد از نظر فرهنگی امکان انتخاب‌های گسترده‌تری داشته باشند؛ یک فرهنگ به آن‌ها دیکته نشود؛ و یا فقط در حوزه‌ی یک فرهنگ مجبور به انتخاب نباشند؛ زیرا این دیگر انتخاب نیست. معنای آزادی هم در انتخاب نهفته است. هنگامی که می‌گوییم «انتخاب»، یعنی شما آزادی که از بین چندین گزینه‌ی موجود، انتخاب کنید. از نظر فرهنگی و سیاسی هم همین‌گونه هست. اگر بخواهیم مشکلات جامعه‌ی خود را از دیدگاه توسعه نگاه کنیم و مسائل آن را مطرح کنیم، از این زاویه به‌تر می‌توانیم بحث کنیم تا از زاویه‌ی دانشگاهی، که البته بحث من با آن در تضاد هم نیست. این‌ها بحث‌هایی نیست که من آن‌ها را ابداع کرده باشم؛ بلکه مباحث جدیدی است که شما در کتاب توسعه یعنی آزادی می‌توانید ببینید. می‌دانید که آمارتیا سن^۱ معتقد است که در توسعه از مباحث کمیته باید خارج شویم و به مباحث کیفیتی و نظری بپردازیم تا بتوانیم در مقایسه با قبل به نتیجه‌گیری‌های مشخص و بهتری برسیم.

● هنگامی که درباره‌ی توسعه صحبت می‌کنیم عمدتاً هدف، رسیدن به الگویی است که در ذهن داریم. آیا می‌توانیم وضعیت یک کشور توسعه یافته را تصویر کنیم؟

غنی نژاد توسعه مفهومی نسبی است. من می‌خواهم تأکید کنم که ما می‌توانیم مصداق‌های توسعه را پیدا کنیم. در حال حاضر کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی مصداق‌های یک جامعه توسعه یافته هستند. با آن تعریفی که عرض کردم شما می‌بینید که این انتخاب‌های آزادانه در آن‌جا، مانند انتخاب‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، در همه‌ی حوزه‌ها بیش‌تر است تا در کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه؛ و مردم آن‌جا راحت‌تر و آزادتر هستند. این‌جا البته نکته‌ای هم هست که آزادی انتخاب رابطه‌ی با قدرت پیدا می‌کند؛ یعنی باید قدرت انتخاب داشته باشید تا آزادی انتخاب معنا داشته باشد. یک آدم فقیر ممکن است آزاد باشد، ولی چگونه می‌تواند انتخاب کند، هنگامی که امکان خرید ندارد؛ بنابراین هنگامی که ما از آزادی انتخاب حرف می‌زنیم منظورمان این است که باید قدرت انتخاب افراد را بالا ببریم. در فرآیند توسعه، قدرت انتخاب افراد بالا می‌رود، که مصداق آن کشورهای پیشرفته هستند؛ منتها ما یک نمونه‌ی آرمانی سراغ نداریم که بگوییم در این‌جا همه‌ی مسائل حل شده و «جامعه‌ی آرمانی توسعه یافته» تحقق پیدا کرده. در

۱. Development as freedom. : توسعه یعنی آزادی، آمارتیا سن، ترجمه‌ی محمد سعید نوری نائینی، نشر نی، ۱۳۸۳.
 ۲. Amartya Sen (۱۹۳۳-م). (، اقتصاددان انگلیسی هندی تبار، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل اقتصاد ۱۹۹۸.

تغییرات آن در طی زمان به چه صورتی است. اگر این روند مثبت باشد و نسبتاً به بهبود وضعیت اقتصادی سرانه‌ی مردم منتهی شود، به آن رشد اطلاق می‌شود. درباره‌ی این رشد اقتصادی در میان اقتصاددان‌ها اجماع وجود دارد؛ یعنی اندازه‌گیری آن به صورت «واقعی»، با همین معیار «تولید ناخالص سرانه» یا «محصول ناخالص سرانه» صورت می‌گیرد. هنگامی که می‌گوییم «واقعی»، آن را از «اسمی» متمایز می‌کنیم که در آن کمیت‌ها فقط پولی نیستند. در اقتصاد، کمیت‌های پولی را اسمی می‌نامیم و اگر بخواهیم واقعی باشند آن را به کمیت غیر پولی تبدیل می‌کنیم و یا کمیت پولی را در یک زمان ثابت نگه می‌داریم و تغییرات واقعی آن را مشاهده می‌کنیم که به چه صورت است. اما بعدها به خصوص از دهه‌ی ۱۹۷۰ به این طرف برخی از اقتصاددان‌ها بر مفهوم رشد و یکی گرفتن آن با توسعه، اشکال گرفتند و گفتند که هر رشدی ممکن است به توسعه منتهی نشود؛ یعنی این‌که تولیدات ناخالص وحتا تولیدات ناخالص سرانه بالا برود، اما خوب توزیع نشود و باعث شود فاصله‌ی فقیرها و غنی‌ها و «شکاف درآمدی» در جامعه افزایش یابد؛ در نتیجه وضع فقر در مقایسه با قبل، علی‌رغم این‌که در مجموع ثروت زیاد شده باشد یا آمارها این را نشان دهند، حتا تشدید شود؛ زیرا هنگامی که ما اندازه‌گیری می‌کنیم این اندازه‌ها میانگین هستند و این میانگین‌ها نشان‌دهنده‌ی چگونگی توزیع نیستند و ممکن است عاملی که باعث شده تولید ناخالص سرانه بالا برود، موجب بهبود وضعیت قشر ثروتمند جامعه شده باشد. این است که «مفهوم توسعه» را پیش کشیده‌اند.

معنای توسعه این است که رشد اقتصادی به صورت مطلوبی از نظر اجتماعی توزیع شود و باعث بالا رفتن سطح رفاه اجتماعی شود. این‌جا هم معیارهایی وجود دارد که با آن‌ها چگونگی توزیع را در جامعه اندازه‌گیری می‌کنند. اگر این رشد با آن‌ها تطبیق کند، نشان‌دهنده‌ی بهبود وضع اجتماعی است. برای مثال به وضع سواد و اخیراً مسئله‌ی محیط‌زیست نیز اشاره کرده‌اند. اگر رشد همراه با تخریب محیط‌زیست باشد، نمی‌توان اسم توسعه بر آن نهاد؛ بنابراین مفهوم توسعه را با صفت پایدار همراه کرده‌اند. توسعه‌ی پایدار به این معناست که جامعه در جریان رشدی قرار بگیرد که باعث تخریب نیروهای اقتصادی، طبیعی و اجتماعی نشود و در کلیت وضعیت اجتماعی بهبود حاصل شود. از این‌جاست که مفهوم توسعه‌ی سیاسی و فرهنگی هم وارد این بحث شده و ما در برنامه‌های پنج ساله، عنوان‌ر برنامه‌ی «توسعه‌ی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی» ذکر کرده‌ایم. این‌ها کلیاتی است که به شکل دانشگاهی درباره‌شان بحث می‌شود و فکر نمی‌کنم درباره‌ی آن‌ها اختلاف زیادی وجود داشته باشد. ولی من شخصاً بر این باورم شیوه‌های دانشگاهی بحث درباره‌ی موضوع ما، خیلی کارساز نیستند؛ گرچه درست هستند. برای مباحثی که شما می‌خواهید درباره‌ی ایران مطرح کنید و می‌خواهید بفهمید که مشکلات چه هستند، باید مبنای نظری قوی‌تری داشته باشیم. اگر از زاویه و دیدگاهی نگاه کنیم که من بدان معتقد هستم (این که باید توسعه، به ویژه برای کشورهای در حال توسعه یا توسعه‌نیافته، تعریف شود)، متوجه خواهیم شد که این بیش‌تر یک دیدگاه نظری و فلسفی است؛ و من معنای آن را این طور درک می‌کنم که توسعه‌ی اقتصادی، مانند توسعه در سایر زمینه‌های زندگی اجتماعی انسان، گسترده شدن حوزه‌ی انتخاب‌های آزادانه‌ی افراد

تداعی در ذهن مردم هست، و هیچ وقت هم هدف از توسعه و الگوی مان از کشور توسعه یافته را از هم تفکیک نکرده ایم؛ اهل سیاست هم هنگامی که از توسعه‌ی سیاسی صحبت می‌کنند، منظورشان یک الگو مانند فرانسه یا آلمان است، به لحاظ آزادی سیاسی، وجود احزاب، رأی دادن مردم و غیره. من می‌گویم با نگاه دیگری به قضیه بنگریم. در نگرش حاکم، همیشه ما خودمان را در مقایسه با کشوری دیگر می‌سنجیم، اگر فرض کنیم در پنجاه یا صد سال آینده معلوم شود کشورهای الگوی ما اشکال دارند (مثلاً فرانسه در روش توسعه‌ی سیاسی اشکال داشته باشد)، آن وقت ما باید دنبال الگوی دیگری بگردیم و خود را گمراه شده بدانیم. من تمایل دارم از توسعه تعریفی را بپذیریم که مستقل از هر کشور و الگویی خاص باشد: یک تعریف مطلق نه نسبی؛ همان تعریفی که من ابتدای کتاب ایران ۱۴۲۷^۱ نوشته‌ام. ممکن است به نظر بیاید که این تعریف به درد نمی‌خورد و نمی‌شود از آن یک راه‌کار اجرایی در آورد؛ ولی به نظر من می‌شود با این تعریف گفت کشور توسعه یافته - مثلاً ایران توسعه یافته - کشوری است که بتواند مسائلش را خودش حل کند. این مستقل از هر زمان و هر کشور است. البته اگر به ایران هشتاد صد - نه صد سال پیش نگاه کنیم، باید بگوییم ایران کشوری بوده که به این معنا توسعه یافته بوده؛ زیرا مسائلش را خودش حل می‌کرده و مشکلی نداشته؛ از حمله‌ی چنگیز و تیمور که بگذریم، مردم در رفاه نسبی بودند و احتیاجاتشان برآورده می‌شد. الان این جور نیست؛ الان قشر عظیمی از مردم ما، حداقل ده درصد، چشم‌شان به آمریکا و ژاپن است. نیاز این گروه برآورده نمی‌شود و آن‌ها نمی‌توانند هر چه آن‌جا هست داشته باشند؛ بهداشت، آموزش، رفاه اجتماعی و یا آزادی. حداقل ده درصد جامعه که بخش عمده‌ای است نمی‌تواند نیازش را برآورده کند. در کل که نگاه کنید همه‌ی مردم ناراضند؛ زیرا چیزهایی می‌خواهند که ندارند. پس ما در حال حاضر کشوری توسعه نیافته‌ایم. اگر این جور به قضیه نگاه کنیم می‌توانیم از درون آن، مفاهیم توسعه‌ی اقتصادی را هم پیدا کنیم. البته منظور من در این‌جا آن مفهوم استقلال و خودکفایی که در انقلاب گفته شده نیست. کشوری که می‌تواند مسائلش را حل کند لازم نیست خودکفا باشد؛ می‌تواند از هر کجای دنیا کمک بگیرد؛ می‌تواند در صورت لزوم، دانش فنی و محصولات را از هر کجای دنیا آورد، اما باید به حل مشکلات دست یافته باشیم؛ امکان انتخاب برای مردم فراهم شود و تولیداتی داشته باشیم که بتوانیم بگوییم مردم ما گستره‌ی انتخابشان وسیع شده و حتا نیازهایشان وسیع تر شده است. این را می‌شود از درون تعریف بالا بیرون کشید. من فکر می‌کنم اگر غیر از این رفتار کنیم، راهی را رفته‌ایم که خیلی با طبیعت ایرانی ما همخوانی ندارد. می‌بایست مانند کشور ترکیه، که خیلی قبل از ما تصمیم قطعی گرفته مانند اروپا بشود، عمل کنیم. روشنفکران و سیاستمداران آن‌ها به‌طور قطعی اعلام کردند که می‌دانند الگوی شان چیست و می‌خواهند درست مانند اروپا بشوند. ولی ایرانی‌ها طی دوست سال گذشته که با تمدن غرب آشنا شده‌اند، هیچ وقت چنین چیزی را نخواستند. از میان روشنفکران کسانی مانند تقی زاده و بعضی دیگر این گونه حرف‌ها را مطرح کرده‌اند، اما در مجموع مردم ما و سیاست‌های ما به این سمت نرفته. در این رویکرد ما به عنوان

۱. ایران ۱۴۲۷ عزم ملی برای توسعه علمی و فرهنگی. رضا منصوری، ویراست دوم، چاپ سوم، طرح نو، ۱۳۸۰.

کراهی خاکی نمی‌توان جامعه‌ی آرمانی ایجاد کرد و اصلاً نباید دنبال درست کردن آن بود؛ بلکه باید بیشتر به فکر چاره‌سازی برای مشکلات موجود باشیم. اگر خیلی بلندپروازی کنیم ممکن است به جای حل کردن مشکلات، به آن‌ها اضافه کنیم. از هولدرلین نقل می‌کنند که گفته: آن‌هایی دنیا را به جهنم تبدیل کرده‌اند که خواسته‌اند در آن بهشت بسازند. این بهشت همان جامعه‌ی آرمانی بی‌عیب و نقص است و آن چیزی نیست که ما دنبالش هستیم؛ چون انسان موجود ناقصی است، بنابراین جامعه‌ی آرمانی او نیز نمی‌تواند بی‌نقص باشد؛ می‌تواند در مقایسه با دیگر جوامع و یا گذشته‌اش بهتر باشد. می‌توان "بهتر بودن" را تعریف کرد و دید از چه راه‌هایی می‌توان به سمت آن پیش رفت.

● **هنگامی که می‌گوییم جامعه‌مان در مقایسه با کشورهای صنعتی عقب مانده است، معنای آن چیست؟ چرا این‌گونه است و چگونه می‌توان مشکل را حل کرد؟**

منصوری من همیشه با تعریف اقتصاددان‌ها از توسعه، مشکل دارم: اگر منظور توسعه‌ی اقتصادی باشد، مشکلی با آن ندارم، زیرا در علم اقتصاد تعریفی دارد؛ ولی چون تنها و مطلق توسعه "گفته می‌شود و نه توسعه‌ی اقتصادی"، مشکل پیدا می‌کنیم. همین تعریف توسعه، در معنای گسترش امکان انتخاب، را در نظر بگیرید: در کشوری نفت خیز مانند کویت اکثر مردم پول دارند (البته استثناء را کنار بگذاریم)؛ این مردم امکان انتخاب‌شان بسیار گسترده است و هر محصول تولید شده در هر کجای دنیا را می‌توانند بخرند؛ ولی نمی‌توان کویت را کشور توسعه‌یافته‌ای دانست. امکانات، آسایش، پول و آزادی‌اش را هم دارند؛ ولی خود کشور تولید نمی‌کند، بلکه از جای دیگری می‌آورد. ما نمی‌توانیم به این کشور و مردمش توسعه‌یافته بگوییم. این تعریف در مجموعه‌ی کشورهای صنعتی مصداق پیدا می‌کند، نه در جایی مانند کشور ما یا در کل دنیا. پس این تعریف به کار ما نمی‌آید، مگر آن‌که شرط‌هایی بر آن اعمال کنیم. نکته‌ی دیگر این است که هنگامی که از توسعه یا "ایران آینده" صحبت می‌کنیم منظورمان توسعه‌ی فرد نیست، بلکه توسعه‌ی مجموعه‌ای از افراد است: بین فرد و یک جامعه فرق بسیار عمده‌ای وجود دارد. مثلاً در جامعه‌ی آرمانی، چنان‌که مطرح هم شد، و در مفهوم انسان کامل که در مستندات چند هزار ساله‌ی ما آمده، ایده‌آل ما از جامعه‌ی جایی است که انسان‌ها در آن کامل هستند؛ اما این یک برداشت است. برداشت دیگر از جامعه‌ی آرمانی می‌تواند این باشد که انسان‌ها ناقصند، ولی جامعه کامل است؛ کما این‌که طبیعتاً انسان‌ها ناقص هستند، اما با وجود این، جامعه به یک معنای خاص می‌تواند کامل باشد. پس می‌شود جامعه‌ی آرمانی را جامعه‌ای کامل تصور کرد که انسان‌هایش کامل نیستند. به هر حال، معمولاً توسعه یک مفهوم نسبی تلقی می‌شود. هنگامی که در کشورمان از توسعه صحبت می‌کنیم، آن را درس می‌دهیم یا در عرف عامه -نه به‌عنوان متخصص اقتصاد یا جامعه‌شناس- به کارش می‌بریم، منظورمان اظهارنظری در مقایسه با کشورهایی مانند آمریکا، آلمان و یا ژاپن است. می‌گوییم این کشورها توسعه‌یافته‌اند و این ایده‌آل ما می‌شود. خواهی نخواهی این

نوع رویکردی است که به زندگی داریم: تعارض و تضادی که در جوان‌های نسل سوم، نه در نسل انقلاب و جنگ، دیده می‌شود؛ چرا که حال بحث آینده مطرح هست و هم این‌ها باید آینده را بسازند. این نسل در تعارض جدی فرهنگی و بحران ارزش‌ها و نگرش‌ها قرار گرفته. فرهنگ این نسل را چه‌گونه می‌توانیم به فرهنگ دیرینه‌ی خودمان وصل کنیم؟ این‌جا یک واپسگرایی فرهنگی اتفاق می‌افتد. چون آموزش نیست، ابزار موسیقی وارد کشور می‌شود؛ ولی این‌ها سواد هنری است و خود هنر پیشرفت نکرده؛ حتا واپسگراست. چون جلو نرفته، آینده‌اش را در گذشته جست‌وجو می‌کند. الگوها را دوباره از دوران خاصی می‌گیرد. این گرایش را ما در جوان‌ها، به‌خصوص نسل سوم می‌بینیم: واقعیت‌گریزی و پناه آوردن به الگوها و اسطوره‌ها. او به جای این‌که اسطوره‌ی زدایی کند اسطوره‌های جدید می‌آفریند. مشکلات ما در سه واژه خلاصه می‌شود: فقر، ترس و جهل. در ایران طبق تحقیقات مقدماتی هنوز جرئت ورزی وجود ندارد. نود درصد مردم در زیان، که خانه‌ی هستی است، واقعیت‌ها را نمی‌توانند بیان و منعکس کنند؛ آن‌هم در عصر اطلاعات (توسعه، توسعه‌ی اطلاعات هم هست). یک تعارض، یک روان‌رنجوری ناشی از اختلال در پردازش اطلاعات در کشور اتفاق می‌افتد. ما چگونه تعارض عوارض جانبی توسعه و فرآیندهای حافظه‌ی جمعی، خردورزی جمعی، آگاهی و هویت جمعی در فرآیند جهانی‌سازی را حل خواهیم کرد؟ بله اگر بتوانیم مسائل خود را حل کنیم، آن‌وقت می‌توانیم بگویم که داریم به توسعه دست پیدا می‌کنیم. ولی اگر عوارض جانبی مسائل ما بیش‌تر باشد، آن‌وقت دچار تعارض‌های جدی می‌شویم.

● چگونه کشور توسعه‌یافته را تعریف می‌کنید؟

عشایری رفتار، تابعی از محرک‌هاست. توسعه‌یافتگی دارا بودن توانایی تحریک‌پذیری، تحلیل محرک‌ها، هم‌چنین پاسخ متناسب به این محرک‌ها در سطح زیستی، روانی و اجتماعی است. دنیا پر از پرسش‌ها و راه‌کارهاست؛ ما باید توان داشته باشیم که بتوانیم خوب تحلیل کنیم. این خوب تحلیل کردن، علم و پژوهش لازم دارد و تحلیل؛ نه انتقال نظرهای خاص قرون وسطایی. تحلیل و واکنش متناسب به این تحلیل لازم است. در این اتاق اگر هوا گرم شود، سیستم عصبی بنده باید تعریق راه بیندازد و اگر سرد باشد بایستی من بلرزم. بنابراین تعادل زیستی من در گروی گیرنده‌هایی است که بتوانند واکنش نشان دهند.

● در این صورت آن جامعه چه ویژگی‌های مثبتی خواهد داشت؟

عشایری آن جامعه مسئله خواهد داشت، ولی می‌تواند خردورزانه مسائلش را حل کند؛ نه برعکس که به تعبیری کسوف خرد اتفاق می‌افتد و یا خردستیزی می‌شود. من توسعه را بیش‌تر با توانایی تعریف می‌کنم؛ توانایی در شرایط بحرانی و توان ریسک‌پذیری؛ این‌که این مجموعه بتواند بحران را تشخیص دهد. اما ما فرصت را به بحران تبدیل می‌کنیم. در یک کشور توسعه‌یافته بحران را به فرصت تبدیل می‌کنند که بحران مذکور بتواند زایش داشته باشد؛ در آموزش و پرورش ژاپن به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی شده که عمداً ایجاد بحران

ایرانی، یک تمایزی با دیگر کشورها داشته‌ایم؛ و آن این که می‌خواهیم راه خودمان را برویم. یعنی ایران توسعه‌یافته ممکن است از یک لحاظ شبیه هیچ یک از کشورهای دنیا نباشد. ممکن است به لحاظ محصولات صنعتی به نظر یکی باشیم و همان محصولات را تولید کنیم که مثلاً آمریکا و ژاپن تولید می‌کنند، ولی روال و منش زندگی‌مان کاملاً فرق کند. با تصویری هم که الان در جامعه‌شناسی در دنیا هست به نظر من این خیلی معقول‌تر و طبیعی‌تر است و با سنخ زندگی ما ایرانی‌ها بیش‌تر همخوانی دارد.

عشایری در کشورهای بعد از جنگ دوم جهانی، حداقل به‌عنوان الگویی که شما اشاره کردید، یکی را سراغ داریم: در آلمان، بعد از خرابی‌های جنگ، توسعه در حوزه‌ی اقتصادی اتفاق افتاد؛ ولی از آن طرف دیدیم که از نظر فرهنگی مشکل پیدا شد. نمی‌توان تنها رشد را در نظر گرفت. سرطان هم رشد می‌کند. این نشان می‌دهد که نمی‌شود فقط اقتصاد را در نظر گرفت. من احساس می‌کنم این است که همیشه لازم است در سطح زیستی، روانی، اجتماعی به توسعه نگاه کنیم. بنابراین، فرهنگ هم مطرح می‌شود. مشکل من همین‌جا شروع می‌شود که ما نمی‌توانیم فرهنگ‌مان را از دو دهه‌ی اخیر بررسی کنیم. حداقل بایست از زمان میرزا ملکم‌خان و یا تقی‌زاده به بعد را بررسی کنیم که هر دو نیاز داشتند به نحوی از کشور توسعه‌یافته مدلی ارائه دهند؛ گو این‌که در خیلی جاها موفق هم نبودیم: مثلاً در صنعت به مونتاژ رسیدیم که تولید نیست. نظر من این است که بخش فرهنگی را نمی‌توان مونتاژ کرد. در صنعت می‌شود مدل‌هایی ارائه داد؛ ولی فرهنگ یعنی تاریخ، یعنی ریشه. اگر این‌گونه نگاه کنیم لازمه‌اش این است که ببینیم چرا ما در فرهنگ خانواده، مدرسه و جامعه تعارض داریم؟ آن توسعه‌ای که گفته شد، رشد اقتصادی و دیگر چیزها در تعارض با فرهنگ قرار می‌گیرد. یک مثال ساده می‌آورم که مشکل ایجاد می‌کند. ما می‌توانیم ماشین تولید کنیم و مردم را بی‌نیاز کنیم، تا آن‌جا که هرکس یک ماشین شخصی داشته باشد؛ ولی هنگامی که جاده‌ها، فرهنگ، ذهنیت، ارتباط و روند رشد شناخت‌مان، همچنین رفتارهای میان‌فردی و کلان‌فردی‌مان، همگام با تغییر فن‌آوری، تغییر نکرده باشد، نتیجه آن است که ماشین‌های امروز با جاده‌های دیروز همخوانی ندارد و هر ۲۴ دقیقه یک ایرانی در تصادف رانندگی کشته می‌شود. پرسش این است که اگر ما توسعه‌ی ارتباطات اجتماعی با ماشین کم‌تری داشتیم، اتفاق دیگری می‌افتاد؟ بله! در بهداشت عمومی ما، اعتیاد و نیز مشکلات دیگر؛ نمی‌توان این‌ها را از هم جدا کرد. این ویژگی است که در فرآیند رشد و توسعه مطرح می‌شود.

بایستی بررسی کرد اگر در دو سال می‌توان یک فرهنگسرا درست کرد، آیا فرهنگ مردم را هم می‌شود در دو سال تغییر داد؟ فرهنگ ما باورهای ماست. من عقیده ندارم که ایران هنوز علمی شده باشد. علم، دانش، و غیره جای خودش را دارد و ما در مقایسه با کشورهای منطقه سریع‌تر حرکت می‌کنیم. حداقل در آمار مشهود است. اینستین در اواخر عمرش می‌گوید که من به این اصل رسیدم که می‌توان اتم را شکافت؛ ولی باورهای بسته‌ی علمی، خرافات، سنت و باورهای غیرعقلانی و غیرخردورز را نمی‌توان به سادگی شکافت. مشکلی که من درباره‌ی توسعه‌ی ایران می‌بینم، باورها و طرح‌واره‌هاست؛ مشکل

یا امید به زندگی انسان‌ها تا دویست سال قبل به‌طور کلی در دنیا کم‌تر از بیست و پنج سال بود. ایران نه‌صد سال قبل وضعی بهتر از این نداشت؛ یعنی ایران از نظر توسعه‌ای که ما الان تعریف می‌کنیم، جامعه‌ای فقیر بود. امید به زندگی به این معنا بوده است که پدر و مادری که ده فرزند داشتند، حداقل از پس هشت کودکی که از دست می‌رفت یک یا دو تا از آن‌ها زنده بماند. از آن نقرات باقی مانده هم اگر میانگین بگیریم، تعداد بسیار اندکی به مراحل رشد واقعی - از نظر فیزیولوژیکی، نه حتا فرهنگی - می‌رسید. بنابراین من نمی‌توانم بپذیرم که از نظر اقتصادی ایران نه‌صد سال قبل یا هیچ جامعه‌ای در همان زمان توسعه‌یافته بوده؛ بله، تمدن داشته، ولی توسعه‌یافته نبوده.

● **حتا به‌طور نسبی در مقایسه با سایر کشورها؟**

غنی‌نژاد در مقایسه با جوامع آن زمان، بله؛ ولی نسبت به الان نه. الان اگر از توسعه یا رشد اقتصادی دفاع می‌کنیم به خاطر این است که می‌خواهیم بچه‌هایی که به دنیا می‌آیند بیش‌تر عمر کنند و با کیفیت بهتری زندگی کنند. بحث کردن به کمک برخی مفاهیم فرهنگی یا تاریخی، که مضمون مشخصی نتوانیم به آن‌ها بدهیم، به جایی نخواهد رسید. ما یک نوستالژی گذشته در ایرانی بودن داریم. ایران فرهنگ قوی‌ای دارد، ولی در هیچ دوره‌ای به مفهوم امروز، توسعه‌یافته نبوده. تمدن‌هایی به‌وجود آورده که جاهای دیگر دنیا نبوده و فرهنگی ایجاد کرده که کشورهای دیگر نداشته‌اند. این‌ها واقعیات انکارناپذیری است؛ ولی همین امروز را نگاه کنید و آن را با صد سال پیش مقایسه کنید: در آن زمان شاید فقط در دربار پادشاه، حمام خصوصی وجود داشت، ولی امروز تقریباً در همه‌ی خانه‌های شهری، در همین ایران توسعه‌نیافته‌ی ما، حمام وجود دارد. ما الان در مقایسه با آن زمان خیلی پیشرفت کرده‌ایم. حالا عده‌ای ممکن است بگویند نه، ما در دوره‌ی صفویه پیشرفته‌تر از حالا بوده‌ایم. این از نظر اقتصادی با معیارها و شاخص‌هایی که برای توسعه تعریف می‌کنند، خوانایی ندارد. آقای دکتر عشایری اشاره کردند به بحث زیستن، که خیلی مهم است. توسعه، اول با زیستن و کیفیت زیستن تعریف می‌شود: معیشت و چگونگی معیشت. اتفاقاً اولین کسی که این واژه‌ی اقتصادی - سیاسی را به کار برده مونت کریتین^۱ بوده که اصطلاح «اقتصاد سیاسی» را هم ابداع کرده. او می‌گوید: طبیعت به انسان‌ها امکان زیستن می‌دهد، ولی انسان‌ها هستند که رفاه و خوب‌زیستن را ممکن می‌کنند. بودن دست خودمان نیست؛ به دنیا می‌آییم، هر چه هست طبیعت یا خداوند است. به هر صورت که بیایم، زیستن فرض می‌شود و اجتناب‌ناپذیر است؛ ولی بحث توسعه، بحث خوب‌زیستن است. یکی از شاخص‌های خوب‌زیستن و بهتر زیستن، طول عمر است. یعنی از هر ده بچه‌ی به دنیا آمده، نه تا نمیرند. این معنای مشخص توسعه است. به این معنا کدام جامعه توسعه‌یافته‌تر است؟ من می‌گویم جوامع غربی صنعتی، در مقایسه با جوامع آفریقایی و آسیایی توسعه‌یافته‌ترند. من نمی‌گویم کویت جامعه‌ای توسعه‌یافته است؛ ولی مردمش توانسته‌اند برخی از شاخص‌های توسعه را در آن‌جا، با تکیه بر درآمدهای نفتی و عقل معاشی که داشته‌اند، درست کنند. ممکن است

۱. Montchretien : اندیشمند فرانسوی اوایل قرن هفدهم.

می‌کنند تا بتوانند خلاقیت‌ها را بالا ببرند. هدف ما در آموزش و پرورش و همه جا، اول زیستن است، بعد همزیستی و بعد خودشکوفایی. مسئله‌ی ما در کشور در حد زیستن و "همزیستن" است. امروز با مطرح بودن مباحثی چون مدنیت، جامعه‌پذیری، شهروندی، و قانون‌پذیری - نه قانون‌گریزی - نمی‌توان توسعه را خیلی مجزا مطرح کرد. بخش فرهنگی باید تکان بخورد تا بتواند توسعه را بپذیرد و گزنه یا پس می‌زند، یا به تعارض‌های خیلی جدی اجتماعی، از اعتیاد گرفته تا دیگر رفتارهای ناهنجار، دچار می‌شود. باز می‌توان بحث را ادامه داد که عصب‌شناسان این را بیش‌تر در قسمت هیجانی و عاطفی می‌بینند. سواد عاطفی هم باید رشد کند. ما بی‌سواد عاطفی داریم. اگر مغز رشد می‌کند بایستی با اندام‌ها متناسب باشد. یکی از اشکالات ما سواد عاطفی است. ما مصنوعیت عاطفی داریم، ولی سواد عاطفی ما با توسعه‌ی فرآیندهای تکنیکی، سرعت، هضم اطلاعات، گران‌باری اطلاعات، هم‌چنین توانایی تفکیک اطلاعات ضروری و غیرضروری، یعنی نیازهای کاذب و ضروری، متناسب نیست. توسعه برای ما نیازهای کاذب را هم به ارمغان می‌آورد و تفکیک این‌ها یعنی شعورورزی؛ یعنی همان توسعه‌پذیری به معنای سلامت جامعه.

منصوری ویژگی‌ای که آقای دکتر غنی‌نژاد نقل کردند، گسترش امکان انتخاب بود. آن تعریفی که من کردم شاید به این منجر شود که ما توسعه را به معنای گسترش امکان تحقق خلاقیت‌ها تعریف کنیم. جامعه‌ای که امکان تحقق خلاقیت انسان‌ها را داشته باشد، جامعه‌ای توسعه‌یافته است؛ همان جامعه‌ای که توان حل مسائل خودش را دارد. این با گسترش امکان انتخاب افراد فرق می‌کند. هنگامی که به کشور خودمان نگاه می‌کنم مشکل عمده‌ای که می‌بینم این است که مردم، جوانان ما و نسلی که شروع می‌کند به بزرگ شدن، قبل از این‌که افسرده شود و از جامعه کنار برود، انواع و اقسام توانایی‌ها را دارد؛ ولی برای تحقق و شناخت خلاقیت‌هایش کم‌تر راهی پیدا می‌کند. اصلاً امکان تحقق به او نمی‌دهیم و توان دادن این امکان را به او نداریم. زمانی کشوری است مانند کشورهای کمونیستی که بی‌واسطه خلاقیت را کور می‌کنند؛ اما کشوری مانند ما اصلاً امکان تحققش را ندارد و نمی‌تواند این امکان را به افرادش بدهد.

● به نظر می‌رسد دیدگاه آقای دکتر غنی‌نژاد از توسعه بیش‌تر دیدگاه حداقلی است، ولی دیدگاه شما حداکثری است.

غنی‌نژاد من با تعریفی که شد مخالف نیستم؛ منتها این تعریف خیلی کلی است. هنگامی که می‌گویید برآورده کردن نیازهای انسان، آن وقت برای من پرسش‌های دیگری مطرح می‌شود. به‌خصوص هنگامی که گفته شود ایران نه‌صد سال پیش، توسعه‌یافته بود و می‌توانست نیازهایش را برطرف کند، ابهام بیش‌تر می‌شود. من توسعه را علاوه بر آن چیزی که به‌صورت آرمانی یا علمی تعریف می‌کنیم، یک واقعیت بیرونی هم می‌دانم. این واقعیت بیرونی برحسب ذائقه‌ی اهل اقتصاد، خیلی روشن و ملموس است. برای این‌که بحث را به عالم نظری نبریم و مشخص‌ترش کنیم، می‌گوییم میانگین عمر انسان‌ها

ایران از ردم؛ آن هم نه به عنوان یک مثال نوستالژیک، بلکه واقعاً به یک معنای کاملاً عمیق علمی. آن چه امروزه عمدتاً در علم اقتصاد، توسعه نامیده می‌شود ناشی از تحولات علمی سی صد سال گذشته‌ی دنیاست. یعنی اگر به قبل از نیوتون^۱ و انقلاب صنعتی برگردیم، مفهوم توسعه به معنای امروزی اصلاً وجود ندارد. این که مرگ و میر و یا عمر متوسط از بیست و پنج سال، به هفتاد سال رسیده، در آن موقع اصلاً بی‌معنا بود. علم آن قدر پیشرفت نداشت که این کار را بتواند انجام دهد. بنابراین تعاریفی که الان اقتصاددان‌ها در نظر دارند و رایج هم هست، مبتنی بر علمی است که دست‌آورد کنونی ماست و بیش از سی صد سال عمر ندارد. من به راحتی می‌توانم تصور کنم که ظرف سی صد سال آینده علم تحولاتی خواهد کرد که به الان ما خواهد خندید. الان نشانه‌هایش در فیزیک و زیست‌شناسی دیده می‌شود. یعنی علمی که ما در ده یا بیست سال اخیر داشته‌ایم، دارد با پنجاه سال گذشته بیگانه می‌شود. الان ما می‌گوییم انشتین، پوانکاره^۲، شرودینگر^۳ و هایزنبرگ^۴ و مکانیک کوانتوم؛ ولی در تحولات علمی آینده این‌ها را پشت سر می‌گذاریم. هم‌اکنون مفاهیم جدیدی در راه است که تا بیست سال پیش ناشناخته بود. با این دید که به قضایا نگاه کنیم من می‌توانم فکر کنم که نه تنها سی صد سال بعد، بلکه صد سال دیگر، اصلاً مفاهیم دیگری وارد علم خواهد شد. آن وقت اقتصاددان‌ها چه تعریفی از توسعه ارائه می‌کنند؟ بگذارید من مثالی تخیلی بزنم: فرض کنید «سواد عاطفی»، که مطرح شد، یکی از مفاهیم علمی مهم ما شود و با علوم زیستی و فیزیکی، که از جمله علوم بنیادی است، منطبق باشد. در آن صورت مردم به شاخصی مانند متوسط عمر خواهند خندید؛ بیست سال یا پنجاه سال معنا ندارد. اصلاً چرا انسان‌ها زندگی بکنند؟ چرا صد سال زندگی کردن چیز خوبی باشد؟ شاید بیست سال زندگی کردن چیز خوبی باشد! همچنین «باسواد عاطفی» بودن و عاطفی زندگی کردن چیز خوبی باشد. الان ممکن است ما به این مسائل بختیم، ولی شخصاً هنگامی که به آینده فکر می‌کنم اصلاً به این‌ها نمی‌خندم. در علم به خصوص با تحولات بیست سال گذشته (نمی‌گویم سی صد سال اخیر)، بسیار تحول به وجود آمده است. ما سی سال پیش مفهوم آشوب^۵ را نمی‌شناختیم؛ الان تمام علم ما و علوم فیزیکی که وارد زیست‌شناسی می‌شود از این مفهوم استفاده می‌کند. ما اکنون باید به معادلات و مفاهیم دیگری فکر کنیم. علم اقتصاد امروز مبتنی بر چیزی است که در فلسفه‌ی علم به آن فروکاست‌گرایی^۶ می‌گوییم. تمام نظریه‌های موجود اقتصاد مبتنی بر این روش تفکر است. اول این‌که مفهومی مانند آشوب

۱. نیوتن، آی‌اک: Isaac Newton (۱۶۴۲-۱۷۲۷م)، فیزیکدان انگلیسی و کاشف نیروی گرانش.

۲. پوانکاره، هانری (۱۸۵۴-۱۹۱۲م)، ریاضی‌دان، فیزیکدان و نویسنده‌ی فرانسوی.

۳. شرودینگر، اروین: Erwin Schrodinger (۱۸۸۷-۱۹۶۱م)، فیزیکدان.

۴. هایزنبرگ، ورنر: Werner Heisenberg (۱۹۰۱-۱۹۷۶م)، فیزیکدان آلمانی، برنده نوبل فیزیک در ۱۹۳۲م.

۵. Chaos. اگر در یک سیستم اختلال کوچکی وارد کنیم و پاسخ سیستم به این اختلال بزرگ باشد، می‌گوییم با پدیده‌ی آشوب سروکار داریم و سیستم را آشوب‌ناک می‌نامیم. سیستم‌های غیرخطی در علوم طبیعی معمولاً این گونه‌اند. این سیستم‌های آشوب‌ناک هم، قانونمندی خاص خود را دارند. شناخت این قانونمندی‌ها تحولات چشمگیری در علوم فیزیکی در سی سال اخیر به دنبال داشته است.

۶. Reductionism: منظور، این بینش است که رفتار هر شیئی تنها ناشی از خواص اجزای آن است. البته این تعریف عمومیت ندارد. برای توضیح بیش‌تر و تعریف‌های دیگر این مفهوم، مراجعه کنید به فصل آخر کتاب ایران ۱۴۲۷، چاپ سوم.

آن عقل معاش با فرهنگ ما همخوانی نداشته باشد. می‌دانید کویت و سایر کشورهای عربی منطقه، در واقع کشورهاشان را به انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها اجاره داده‌اند. آن‌ها هم کمابیش اداره می‌کنند و بد هم اداره نمی‌کنند؛ اما این نوع اداره کردن با فرهنگ ما همخوان نیست. ما حاضر نیستیم در چنین جامعه‌ای زندگی کنیم و اگر آن‌جا باشیم، یقیناً تبدیل به اپوزیسیون می‌شویم. ولی خوب این موضوع برای مردم آن‌جا هم دست‌آوردی داشته: آن‌ها خیلی هم اتلاف منابع نکرده‌اند. بنابراین همه چیز را سیاه و سفید نبینیم. ما ایرانی هستیم و نمی‌توانیم فرهنگ کویت و امثال این کشورها را بپذیریم، ولی این در تعریفی که از توسعه مطرح کردم، خدشه‌ای ایجاد نمی‌کند. اخیراً درباره‌ی عربستان سعودی می‌خواندم وضعیت بهداشتی و فرهنگی بچه‌ها یا سوادآموزی کودکان آن‌جا اصلاً مناسب نیست و با شاخص‌های توسعه نمی‌خواند؛ حتا مرگ و میر کودکان خیلی بیش‌تر از سطح درآمد سرانه‌ای است که عربستان سعودی دارد. این نشان‌دهنده‌ی تضادها و این نکته است که توسعه‌ی آن‌ها فرآیندی درونی نبوده؛ چیزی بوده که آن‌ها از بیرون وارد و استفاده کرده‌اند. آن‌چه گفته شد امکان در محیط خلاقیت و آزادی است. شما هنگامی می‌توانید خلاقیت داشته باشید که آزاد باشید: آزادی رقابت، بیان، نشان دادن خود؛ و آزادی فکر کردن و تحقق بخشیدن به ایده‌ها. این بخشی از تعریف کلی توسعه است که من کاملاً با آن موافق هستم و آن چیزی که الان به نظر من یکی از گرفتاری‌های ما در ایران و ریشه‌ی توسعه‌نیافتگی است، همین محدودیت فضای خلاقیت‌هاست.

در عرصه‌ی اقتصاد، فرهنگ و در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی دیگر همین‌گونه است. مثلاً در عرصه‌ی اقتصادی ما آن‌قدر قانون و مقررات به‌صورت بند و زنجیر به دست و پای مردم بستیم که اصلاً امکان تحرک ندارند که خلاقیت داشته باشند. هشتاد درصد اقتصاد ما در انحصار دولت است که به بخش مردمی و غیردولتی امکان فعالیت نمی‌دهد. اتفاقاً ایرانی‌ها در عرصه‌ی اقتصاد و تجارت بسیار با استعداد و خلاقند؛ از ایرانی‌هایی که مهاجرت کرده‌اند کسانی که به اقشار فقیر و بدبخت جامعه تبدیل شده باشند، نادرند؛ در حالی که از همه‌ی قشرهای ایرانی هستند و تنها افراد تحصیل‌کرده و فرهیخته نیستند. چون به جوامعی رفتند که تا حدودی می‌توانستند خلاقیت‌هاشان را شکوفا کنند، تقریباً اکثرشان موفق بوده‌اند. این‌که چرا این افراد در داخل کشور موفق نیستند، علتش بسته بودن فضای خلاقیت‌هاست. در مجموع، تعریف‌هایی را که از توسعه ارائه شد در تضاد با تعریف خودم نمی‌بینم و فکر می‌کنم دیگران از جنبه‌های دیگری به قضیه نگاه کرده‌اند.

منصوری اولاً من خوشحالم که نقاط مشترک پیدا می‌شود. این تعریفی که من ارائه کردم چند خصلت دارد: یکی این‌که عام‌تر از تعریف اقتصادی است؛ دوم این‌که برخلاف آن چیزی که به نظر می‌آید، به راحتی می‌توان آن را به انواع و اقسام شاخص‌ها تبدیل کرد و مجموعه‌ای از شاخص‌های اندازه‌پذیر از آن بیرون کشید که بخشی از آن‌ها اقتصادی و بخشی هم غیراقتصادی است. ولی تعریفی که اقتصاددان‌ها دارند، صرفاً اقتصادی است و به این راحتی نمی‌توان شاخص‌هایی غیراقتصادی از آن به‌دست آورد؛ منتها نکته‌ی مهم دیگری هم این‌جا هست. من عمده‌اً مثال هشت صد یا نه صد سال پیش

و اطلاعات را به جای دیگر منتقل کند. گاهی در فیلم‌های علمی-تخیلی این موضوع را می‌بینیم؛ ولی مقالات بسیار دقیق علمی منتشر شده که امکان چنین چیزی را بررسی می‌کند: محیط یا یک شیء تبدیل به اطلاعات شود و به جای دیگری منتقل شود و در آن‌جا مجدداً به ماده تبدیل شود. حالا ما به این مسئله می‌خندیم و آن را فقط در فیلم‌های تخیلی می‌بینیم؛ ولی صد سال بعد ممکن است در ایرانی بسیار توسعه‌یافته، ایرانی‌ها بتوانند چنین کاری انجام دهند؛ ولی کویته‌ها نتوانند. آن وقت است که کویته‌ها می‌خواهند مانند ما توسعه‌یافته شوند. الان ما به این مسئله می‌خندیم، ولی اگر علم عوض شد و نیازها و تقاضاها عوض شد، شاخص‌ها هم عوض می‌شود. من با این قیاس می‌گویم مردم هشتاد سال قبل ما توسعه‌یافته بوده‌اند و الان ما توسعه‌یافته نیستیم. بگذارید من شاخصی را مثال بزنم که دقیقاً از نوع شاخص‌های شماست: تعداد منجمان ما در قرن پنجم هجری، یعنی دانشمندانمان، به مراتب بیش‌تر از امروز ایران بوده است. پس ما توسعه‌یافته‌ی علمی بوده‌ایم، زیرا تعداد پژوهش‌ها جزء شاخص‌هاست. ما در زمان آل‌بویه^۱ فقط در شهر شیراز حداقل پانزده منجم بسیار معروف داشته‌ایم که رصدخانه می‌ساخته‌اند. الان کل دانشمندان حرفه‌ای ما در علم نجوم پانزده تا نمی‌شوند. آن پانزده نفر فقط در شیراز بوده‌اند، با جمعیت دو یا سه میلیون ایرانی قرن پنجم هجری. پس در ایران کنونی در مقایسه با ایران هشتاد سال قبل، پسرفت علمی داشته‌ایم، نه پیشرفت. این هم یکی از شاخص‌هاست.

غنی‌نژاد اگر بگویید پیشرفت علمی درست است؛ ولی توسعه به معنای خاص، نه.

منصوری یکی از شاخص‌های توسعه، تعداد پژوهشگرهاست و دیگری مرگ و میر. این فهرستی که یوان.دی.پی.^۲ هر ساله منتشر می‌کند: شاخص‌های دست‌آوردهای فن‌آوری، که بخشی از شاخص‌های توسعه است، این‌ها را در بر می‌گیرد. من می‌گویم تعداد پژوهشگرهای ما در قرن پنجم هجری بیش از الان بوده، پس ما پس‌رفته‌ایم. البته هدف من قیاس با حال نیست، بلکه می‌خواهم بگویم تعریفی را از توسعه بپذیریم که سی‌صد سال بعد هم به درد بخورد. تعریف من تعریف عام مستقل از زمان و جامعه است؛ ولی هنگامی هم که تعریف را برای زمان خاص و کشور خاص به کار می‌گیریم کم و بیش با تعریف شما همخوانی دارد. اما توجه کنید وقتی موضوع‌هایی از نوع چیزهایی که آقای دکتر عشایری گفتند، که من با آن بسیار موافقم، مطرح می‌شوند آن وقت اختلاف مشخص می‌شود: مثلاً هنگامی که توسعه‌ی عاطفی یا به‌طور عام‌تر توسعه‌ی فرهنگی، که الان در علم اقتصاد هم وارد شده، مطرح می‌شود، و یا هنگامی که مسئله‌ی رفاه و شاخص‌های رفاه به جای شاخص‌های رشد مادی مطرح می‌شود، اختلاف در تعریف هویدا می‌شود. شاخص‌هایی که ذکر شد متناسب با زمان امروز ماست.

۱. آل بویه یا دیلمیان خانواده‌ی ایرانی نژاد از اولاد بویه نام دیلمی، که سال‌های ۳۲۰ - ۴۴۸ ه. ق. در ایران جنوبی و عراق فرمان‌روایی و استقلال داشته‌اند.

۲. دفتر توسعه عمرانی سازمان ملل متحد (UNDP: United Nations Development Programme).

در چند دهه‌ی آینده بر مدل‌های اقتصادی اثر خواهد گذاشت و نظریه‌های کنونی اقتصادی، که عمدتاً ریاضی است، عوض خواهد شد و از نوع ریاضیات آشوب‌ناک خواهد شد. حتا ریاضیات آشوب‌ناکی که حرفش را می‌زنم هنوز منطبق بر تصورات فروکاست‌گرایانه است. پس اتفاق دوم این است که روش فروکاست‌گرایی هم عوض خواهد شد. الان بحثی جدی بین دو گروه درگرفته: گروهی پادفروکاست‌گرا و گروهی فروکاست‌گرا هستند؛ گرچه اکثریت با فروکاست‌گرایان است؛ مانند واینبرگ^۱ و دیگران که می‌گویند هر روشی غیر از این غیرعلمی است. واینبرگ یکی از بهترین فیزیکدان‌های ماست. در عین حال کتاب‌ها، مقاله‌ها و کنفرانس‌هایی، از کسانی که عمدتاً در علوم زیستی کار می‌کنند، در سال‌های اخیر منتشر شده که این روش را نفی می‌کند. گفته می‌شود که در زیست‌شناسی ما نمی‌توانیم فروکاست‌گرا باشیم. من کاری به این ندارم که نهایتاً بیست سال بعد چه خواهد شد. ولی تصور کردنی است که علم سی صد سال آینده با علم کنونی متفاوت باشد. آن وقت ممکن است دیگر این شاخص‌ها به درد نخورد. این‌که من می‌گویم هشت صد سال قبل مردم توسعه‌یافته بوده‌اند، به این علت است که می‌خواهم بگویم بهتر است ما از توسعه مفهومی را به‌کار ببریم که چندان به علم روز وابسته نباشد و مقداری به تاریخ چند هزار ساله‌ی انسان‌ها وابسته باشد.

● طبق تعریف آقای دکتر غنی‌نژاد، یعنی داشتن حق انتخاب، مردم ما در هشت صد سال قبل در مقایسه با دیگر کشورها حق انتخاب داشته‌اند؟
منصوری بله، داشته‌اند. مردم هشت صد سال پیش ما می‌توانستند تخیلات خود را محقق کنند. نمی‌توانستند هواپیما بسازند، چون نمی‌دانستند موتور چیست؟ ولی آن‌چه را که می‌خواستند، می‌توانستند انجام دهند؛ لاقلاً در بعضی از کشورهای دنیا مانند ایران و بقیه‌ی کشورهای اسلامی که این‌گونه بوده. من نمی‌خواهم مقایسه کنم و بگویم اروپایی‌ها بربر بوده‌اند یا نه. این اصلاً مهم نیست ولی مجموعاً انسان‌هایی بوده‌اند که زندگی می‌کردند و از زندگی خودشان متناسب با دانش روزشان راضی بوده‌اند؛ توسعه‌ی عاطفی، فرهنگی و اقتصادی هم داشته‌اند؛ به راحتی تجارت می‌کردند و نیازهای خود را برآورده می‌کردند. الان ما نیازهایی داریم که ناشی از علم و انقلاب صنعتی^۲ قرن نوزدهم و بیست است. این امر آن موقع موضوعیت نداشت. اصلاً انسان نمی‌دانست که چنین نیازهایی می‌تواند در آینده وجود داشته باشد. به همین علت می‌گویم ما الان متناسب با روزمان این حرف‌ها را می‌زنیم. سی صد سال بعد نیازهای انسان چیز دیگری خواهد بود. بگذارید مثال بزنم: ما در علم تخیل می‌کنیم که انسان می‌تواند تبدیل به اطلاعات شود

۱. Steven Weinberg. فیزیکدان معاصر آمریکایی.

۲. انقلاب صنعتی: دوره‌ی رشد سریع صنعتی همراه با مکانیزه کردن صنعت، کشاورزی، کاربردهای جدید انرژی در صنعت، عمومیت یافتن تولید کارخانه‌ای، تقسیم کار در سطح کارخانه و در سطح یک صنعت خاص، هم‌چنین تولید به مقیاس وسیع، تحول حمل و نقل و ارتباطات با هدف توزیع در مقیاس وسیع و دست‌یابی به رشد و توسعه‌ی اقتصادی. اصطلاح انقلاب صنعتی معمولاً برای مشخص کردن تحولات انگلستان طی سال‌های ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ به‌کار می‌رود؛ زیرا در این دوره، از زغال‌سنگ به جای زغال چوب در ذوب‌آهن استفاده شد؛ با اختراع ماشین‌های جدید نساجی، صنعت دیگ بخار تداوم یافت و سرانجام با توسعه‌ی گسترده‌ی راه‌آهن به اوج خود رسید (آمریدی، سیاوش (۱۳۷۳)، فرهنگ اقتصادی. تهران: مؤسسه‌کتاب پیشبرد و انتشارات نگاه، ص ۱۰۶-۱۰۷).

از بین ببرد. این وابستگی ایجاد می‌کند و استغنائی من را از بین برده است. استدلال ایشان را به‌طور معکوس ادامه دهید؛ انسان مستغنی و عارف ما که خواهد بود؟ انسان غارنشین! و آن وقت ما از تمدن دور می‌شویم. تمدن در حقیقت نیازمند کردن بیش‌تر انسان‌هاست؛ هم یک چیز خوب می‌دهد و هم چیز بد و فرآیندی است متناقض. انسان‌ها روزبه‌روز در عین حال که قوی‌تر می‌شوند، آسیب‌پذیرتر می‌شوند. آیا ما الان می‌توانیم بدون کولر این جا بنشینیم و حرف بزیم؟ ولی صد سال قبل افرادی که در جزیره‌ی کیش زندگی می‌کرده‌اند، در مقایسه با ما آسیب‌پذیری کم‌تری داشتند؛ هرچند قدرت علمی و فن‌آوری ما را نداشتند. بنابراین باید دیدگاه خود را منسجم کنیم و ببینیم چه می‌خواهیم. من تصورم این است که پیشرفت همین است. پیشرفت یعنی نیازمندتر و آسیب‌پذیرتر شدن انسان‌ها. طبیعت و فیزیولوژی انسان روزبه‌روز آسیب‌پذیرتر می‌شود، ولی قدرت مادی‌اش روزه‌روز بیشتر می‌شود و می‌تواند این آسیب‌پذیری را پوشش دهد. این فرآیند توسعه است، یعنی آفریدن نیازهای نو.

نیازهای فرهنگی هم هست. بحث خیلی ساده‌اش را عرض کنم: شیوه‌ی غذا خوردن. انسان‌های اولیه گوشت را چگونه می‌خوردند؟ یا خام می‌خوردند و یا به دندان می‌کشیدند. انسان امروز چگونه می‌خورد؟ مراسم دارد: کارد و چنگال و پختن و... این‌ها نیازهایی هستند که برخی دوستان چپ‌گرای ما آن‌ها را نیاز کاذب می‌دانند. اگر آن‌ها کاذب باشند همه‌ی نیازهای انسان کاذبند. یک فرآیند متناقض است. بعضی اوقات نیازهایی در جامعه ایجاد می‌شود که به نظر ما مسخره می‌آید، ولی در عین حال ارزش اقتصادی دارد و بخش مهمی از جامعه و اشتغال حول آن می‌چرخد. من معتقدم که فروکاست‌گرایی اصلاً امکان‌پذیر نیست. هنگامی که از دید اقتصادی بررسی می‌کنیم، بحث فرهنگ، علم و خُلقیات را نباید فراموش کنیم؛ همه‌ی این‌ها اثر می‌گذارند. الان یکی از مباحث خیلی مهم در اقتصاد که در کشورهای پیشرفته مطرح است، بحث اخلاق و اقتصاد است. اگر اقتصاددان‌ها فروکاست‌گرا بودند، چرا به فکر اخلاق افتادند؟ اکنون اقتصاد به سمت مدل‌های پیشرفته‌تر رفته و در حال حرکت است. بحث آشوب و ریاضیات غیرخطی^۱ مطرح می‌شود؛ ولی در عین حال بحث روش، اخلاق، سیاست، نهادگرایی^۲ مطرح است. نهادگرایی یکی از مکتب‌های مهم اقتصادی امروز است که از ده نفر اقتصاددان که در سال‌های اخیر جایزه‌ی نوبل برده‌اند، چهار یا پنج نفر از این نحلده بوده‌اند.

عشایری من فکر می‌کنم بین فرهنگ و تمدن باید کمی تأمل کنیم: فرهنگ و مدنیت و استفاده از فن‌آوری. فراموش نکنیم ما در ایران تاریخ نداریم؛ آن چه هست بیش‌تر وقایع‌نگاری است. تاریخ، کشف قانون‌مداری حاکم بر فرآیند است. اروپا را به‌عنوان مدل نگاه می‌کنیم. انقلاب صنعتی و رنسانس داشته‌اند؛ ذهن و خانواده تغییر پیدا کرد و فردگرایی با عوارض جانبی‌اش آمد. ما در ایران خودمدار بودیم. هنوز هم

1- Nonlinear mathematics

۲. Institutionalism: مکتب اقتصادی‌ای که تخصیص منابع و چگونگی تحول اقتصادی جامعه را تابع چگونگی نهادها و تحولات آن‌ها می‌داند.

نمی‌دانیم در آینده چه شاخص‌هایی لازم است وارد شوند. آن جاست که ممکن است شما با تعریف امروز کم بیاورید.

● در جامعه‌ای فرضی، حق انتخابی با شاخص‌های فرهنگی، سواد عاطفی و نکات دیگر وجود دارد؛ ولی ممکن است شهروندان انتخاب‌هایی بکنند که درست نباشد. آیا نیاز به توسعه‌ی فرهنگی این‌جا مطرح نمی‌شود؟

غنی‌نژاد هنگامی که می‌گوییم حق انتخاب، بحث بیش‌تر فرهنگی می‌شود؛ چون انتخاب یعنی آزاد بودن برای انتخاب بین گزینه‌های مختلف. بحث ما این است که مسئله‌ی توسعه را می‌بینیم که انسان‌ها در پی بهتر زندگی کردن هستند؛ ممکن است در انتخاب‌شان اشتباه هم بکنند، ولی در مجموع هنگامی که محیط، وضعیتی را فراهم کند که خلاقیت‌ها بتواند رشد کند و آزادی هم وجود داشته باشد، معمولاً ما به طرف «زندگی بهتر» می‌رویم. من این «زندگی بهتر» را داخل گیومه می‌گذارم، چون بر حسب زمان تعریف می‌شود. زندگی بهتر امروز، با گذشته فرق می‌کند و ما داریم در اوضاع کنونی بحث می‌کنیم، و در تعریفی که کردیم، بیش‌تر نتایج توسعه را در نظر آوردیم. موضوع دیگر این است که ما فرآیند توسعه را ببینیم که چه هست؛ یعنی ما چگونه در جریان توسعه قرار می‌گیریم که به آن نتایج می‌رسیم. برآورده کردن نیازها یا انتخاب آزاد، از نتایج و دست‌آوردهای جامعه‌ی توسعه‌یافته است. فرآیندش چیست؟ این فرآیند ایجاد نیازها و خواسته‌های جدید است. «نیاز»، مفهوم محدودتری از «خواسته» است. انسان هر روز در حال ابداع نیازهای جدیدی است؛ ده سال قبل رایانه‌ی کیفی وجود نداشت، یا بیست سال قبل کامپیوتر شخصی وجود نداشت؛ ولی فرآیندی که این را تولید کرد و آن را به نیاز و خواسته‌ای عمومی تبدیل کرد، فرآیند توسعه است.

فرآیند توسعه در حقیقت فرآیند متناقضی هم هست. آقای دکتر گفتند فروکاست‌گرایی؛ در حالی که اصلاً این‌گونه نیست. در اقتصاد، ما واقعیت‌ها را فراتر از آن چیزی که به حوزه‌ای محدود شود، می‌بینیم. فرآیند توسعه، ایجاد نیازهای جدید است، و ایجاد نیازهای جدید در عین حال انسان را در وضعیت رفاهی معکوس قرار می‌دهد. به همین علت جریان متناقضی است. مثالی می‌زنم که در فرهنگ خودمان درک شود: ما روشنفکرانی داریم مانند دکتر سروش؛ ایشان هنگامی که در کتاب تفرج صنع^۱ وارد بحث اقتصاد شده‌اند، آن را از این زاویه دیده‌اند که انسان توسعه‌یافته و مرفه، انسان مستغنی است؛ انسانی که نیازهایش کم‌تر است. این بحث استغنا را ما در عرفان خودمان هم داریم و موضوع فوق‌العاده مهمی است؛ کوچک نیست و با یک کلمه نمی‌توان آن را تأیید یا رد کرد. انسانی که سعادتمند است، نیازمند است یا مستغنی؟ عرفان می‌گوید مستغنی است. خوب شما چگونه به استغنا می‌رسید؟ باید نیازها را کم کنید. آقای دکتر سروش در آن کتاب مقداری توضیح داده و می‌گوید: الان ما وابسته به برق و الکترونیسته شده‌ایم. اگر الکترونیسته نباشد من نمی‌توانم بنویسم و یا کارهای تحقیقی انجام دهم، ولی اگر این نبود من به آن وابسته نبودم که یک نفر بتواند در شهر کلید برق را بزند و تمام خلاقیت من را

۱. سروش، عبدالکریم (۱۳۶۶). تفرج صنع. تهران: سروش.

چه می‌شود که تقریباً فرهنگی قبیله‌ای و بومی است؟ حتی فنودالیسم ما خانه به دوش بود و ریشه نداشت. این به خاطر استبدادهای آن‌چنانی در تاریخ ماست. توسعه چگونه باید با این فرهنگ هماهنگ شود؟ ما نیازهای اقتصادی داریم که هیچ شکی در آن نیست. ولی این نیازهایی که پی در پی ایجاد می‌شود، بخش مهمی از آن نیازهایی است که انسان را از خود بیگانه‌تر می‌کند. بنابراین با نسلی سروکار خواهیم داشت که نه غربی است و نه شرقی. باید منطق، فرهنگ خردگرایی و عقلانیت وارد این فرهنگ شود. ما در فیزیک کلاسیک بشریت، به یک بعد دقت نکرده‌ایم که ماکس پلانک^۱ این موضوع را قشنگ مطرح می‌کند: بعد زیبایی‌شناختی در فیزیک کلاسیک مطرح نشده. و کسی که بعد استاتیک را در توسعه لحاظ نکرده باشد، نکته‌سنج نخواهد بود؛ فقر شادی خواهد داشت. بایستی پول بدهد و هیجان بخرد. در غرب این اتفاق دارد می‌افتد: هیجان‌های سرگردان و بی‌صاحب که از ورزش یا از سکس سر در می‌آورد. در درون مغز سیستمی برای غریزه وجود دارد. این قشر مخ است که فرهنگ، توسعه و تکنیک را در خود مهار می‌کند. اگر نتواند مهار کند، فاجعه به بار می‌آید. در کشورهایی که بیش‌تر احساساتی هستند و سواد عاطفی ندارند، اگر این مسائل رعایت نشود، توسعه می‌تواند ایجاد گرفتاری کند. شما در تصادفات تکنیک را دست آدم بی‌شعوری می‌دهید که دکمه‌ای را بزند و کشوری را از بین ببرد. من مسئله‌ی اورانیوم را مطرح نمی‌کنم. چه چیزی در یک سیستم می‌تواند وجود داشته باشد که از استفاده‌ی ناهنجار از آن سیستم پیش‌گیری کند و بتواند از این پیشرفت استفاده خردگرا و معقول کند؟

منصوری ما گرچه در تعریف اختلاف داریم، و این اختلاف حتا در تعریف فرآیند توسعه هم هست، ولی می‌توانیم به مشترکاتی برسیم و بحث‌مان را ادامه دهیم. یک نکته، نقل قولی است که از آقای سروش در مبحث استغناء و بی‌نیازی مطرح شد. من فکر می‌کنم این بحث خیلی ساده‌انگارانه مطرح شده. اگر ما معنای مستغنی بودن را از آن‌چه امروزه در اطراف‌مان هست به دست آوریم، نمی‌توانیم برویم و غارنشین شویم؛ بعید می‌دانم ذهن کسی که در دنیای امروز زندگی می‌کند، آن‌قدر ساده و بسیط باشد که چنین استنتاجی کند.

غنی‌زاد البته دکتر سروش این‌گونه نگفته؛ من ادامه‌ی منطقتش را توضیح دادم.

منصوری بله، منطق ایشان در این مورد همین است؛ یعنی بحث از زمانی است که از نیازها مستغنی شدیم. انسان امروز هم می‌تواند، مانند انسان هزار سال پیش، مستغنی باشد؛ البته، به این معنا که آن‌چنان در تحقق خلاقیت‌هایش آزادی عمل داشته باشد که اصلاً احساس نیازی نکند؛ هر چه بخواهد بتواند محقق کند. با این دید که نگاه کنیم انسان عارف و مستغنی امروز، به هیچ معنا غارنشین نخواهد بود. او به قدری در جامعه‌اش آزادی عمل دارد که هر کاری می‌تواند انجام دهد؛ به این معنا که من با امکاناتی

۱. پلانک، ماکس (۱۸۵۸-۱۹۴۷م)، فیزیکدان آلمانی.

خانواده‌ی ایرانی فرهنگ خودمدار دارد؛ حتی به فردگرایی نرسیده‌ایم. تعارض مابین غریزه و وظیفه هنوز در جوامعی حل نشده. برای من انسان توسعه‌یافته، زاینده شدن و وظیفه و مدنیت است. آن نوع خودمداری که به فردگرایی برسد و انسان کالا نشود. در اروپا می‌خواستند که با این وضعیت توسعه‌ی اقتصادی و صنعتی یا فن‌آوری، یک ذهنیت بسازند. فن‌آوری صرفاً علمی نبود، بلکه از علم استفاده کرد. یک تفکر محاسبه‌گر در آن بود. اما در علم، مسائل دیگری مطرح می‌شود، یک مقدار فراتر از آن. حتی به عقیده‌ی من خلاقیت به سمت هنر می‌رود. نمی‌توان فرهنگ و هنر را جدا کرد. اگر آن‌ها را جدا کنیم می‌توانیم به چیزهایی اشاره کنیم که فاجعه به بار می‌آورد. آقای اوپنهایمر^۱ بمب اتم را درست کرد و از این پیشرفته‌تر در فیزیک چیست؟ گویا هاینبرگ در محاسباتش اشتباه کرد و نتوانست بمب بسازد.

منصوری هاینبرگ اشتباه نکرد. آلمان‌ها فن‌آوری ساخت را دست‌کم گرفته بودند.

عشاری به هر حال اوپنهایمر بمب را درست کرد که در ناکازاکی و هیروشیما انداختند. به اخلاق اشاره کردید. ما مجبوریم که فروکاست‌گرایانه فکر کنیم؛ چاره‌ای نداریم. بایستی سیستم نظری را بگیریم و از کل به جزء و از جزء به کل برسیم. هیچ راهی نداریم. اگر فقط نیم‌کره‌ی راست را نگاه کنیم، فاجعه به بار می‌آید. ما بایستی آنالیتیک و سینتتیک نگاه کنیم تا بتوانیم با روش علمی جاهایی را در آن طرف هم پوشش دهیم. دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰م) گفته: «من فکر می‌کنم، پس هستم». جوامعی پیشرفت کردند که گفتند: «من مصرف می‌کنم پس هستم». اما ما داریم به سمتی می‌رویم که بگوییم «من مصرف می‌شوم پس هستم»؛ فرآیندمدار به توسعه نگاه کنیم و ببینیم توسعه ما را به کجا می‌برد. نیازهای ما زیادتر شده. من به آینده‌ی ایران برمی‌گردم که در دست نسل جوان است. آن‌ها افزون‌طلب هستند و رفاه می‌خواهند؛ آزادی هم می‌خواهند و در افزایش مسئولیت، و تعهد و جامعه‌پذیری را نمی‌خواهند. این یک تعارض است: فرد جوانی می‌خواهد در انتخاب دوست دختر و غیره آزاد باشد؛ اما چون وابسته به پدر است، می‌خواهد ازدواج سنتی کند. این تعارض در حال حل شدن است و سرعت انتقال اطلاعات دارد بیش‌تر می‌شود. از طرف دیگر، توسعه برای ما سرعت و صحت و دقت می‌آورد. این نیازها هست. تحقیقی در ایران نشان داده که تیزهوشان نه تنها خلاق نیستند، بلکه آسیب‌پذیرتر هم هستند (همان موضوع سواد عاطفی). یعنی اگر رشد، ناموزون باشد فرد، اوپنهایمر می‌شود که معنای پردازش اطلاعات هیجانی را به‌عنوان یک انسان دریافت نکرده بود و مغزش در یک بعد فیزیکی کار کرده بود. در قرن ۲۱ که قرن اضطراب هم نام‌گذاری شده، اعتیاد، طلاق، نابسامانی و به‌خصوص اطلاعات و ارتباطات مجازی وجود دارد. درست است ما با واقعیت علمی سروکار داریم ولی دنیا به سوی ارتباطات مجازی می‌رود. پرسش من این است که در دنیای ارتباطات مجازی، مسئله‌ی فرهنگ ما

۱. اوپنهایمر، رابرت؛ فیزیکدان قرن بیستم آمریکایی، که مسئولیت پروژه‌ی مانهاتان، که منجر به ساخت اولین بمب اتمی شد، به او واگذار شد.

است. من اصلاً نمی‌خواهم که در ایران این‌گونه فکر کنیم؛ یعنی بگوییم فرآیند توسعه در سی صد سال گذشته چه‌گونه اتفاق افتاد؟ بعد این نکته و اتفاق را بگیریم، ادامه بدهیم و بیست و پنج سال آینده به چه می‌توانیم برسیم؛ حداکثر آن‌گونه که بعضی سیاست‌مداران ما می‌گویند میان بر بزنیم.

ما بهتر است تصویری از آینده‌ی خود داشته باشیم و برگردیم به «ایران آینده»، که به نظر من عنوانی است که برای کتاب درست انتخاب شده. انسانی که تصور نداشته باشد خلاق و تأثیرگذار نیست. انسان‌ها، چه یک فرد در یک جامعه، چه رهبران و روشنفکران، و چه مدیران در سطوح مختلف، بدون تصورات و نظریه‌های کلامی شده، و بدون بینش‌های کلامی شده و مفهومی شده، نمی‌توانند تحولی ایجاد کنند. باید یک تصور از آینده داشته باشیم. همین تعریف اقتصادی توسعه را بگیریم: تعریف این است که مرگ و میر چنین باشد و یا سن میانگین به ۶۵ سال برسد یا ۷۵ سال؛ مرگ و میر کودکان این قدر کاهش پیدا کند؛ تولید ناخالص ملی ما این قدر رشد کند؛ و این‌گونه شاخص‌ها. همین شاخص‌بندی‌ها مبتنی بر تصویری است که نظریه‌ی عمیق‌تری می‌طلبد. من هیچ دانشمندی را ندیدم که پادفروکاست‌گرا باشد؛ نه در اقتصاد و نه در جاهای دیگر. آن‌هایی که در زیست‌شناسی این بحث‌ها را مطرح کرده‌اند، فقط در مرحله‌ی تصورند و هنوز نمی‌توانند به عنوان دانشمندان و متخصصان فروکاست‌گرا مطرح باشند. من خودم خیلی به این مبحث علاقه دارم؛ گرچه در بحث توسعه‌ی ایران کوشیده‌ام نظرهای خود را مبتنی بر اصل زیستارگرایی، که نوعی پادفروکاست‌گرایی است، مطرح کنم؛ ولی هنوز نمی‌توانم بگویم اگر ما در فیزیک پادفروکاست‌گرا باشیم چگونه باید نظریه بسازیم. هیچ‌کس نمی‌داند و این فقط به‌عنوان اشکال پیدا شده‌ای در طرح‌های علمی مطرح می‌شود. در اقتصاد، هیچ اقتصاددانی ندیده‌ام که خودش ادعا کند پادفروکاست‌گراست؛ اگر به من معرفی کنید خوشحال می‌شوم. پس لازم است ما از آینده‌ی تصویری داشته باشیم. و سراغ این قضیه برویم که می‌بایست به این سمت یا آن سمت برویم؛ و البته این مغایرتی با تعریف شما ندارد. آینده‌ای را تصور کنیم که مردم ما آن قدر آزادی عمل دارند و آن قدر توانایی مدیریتی در کشور وجود دارد که امکان تحقق خلاقیت را به هر انسان ایرانی می‌دهد. من نمی‌خواهم از نیازها صحبت کنم. نیاز مفهومی اقتصادی و متناسب با تحولات دویست ساله‌ی اروپاست. من اصلاً این را دوست ندارم. اتفاقی افتاده که الزاماً منحصر به فرد نیست. معلوم نیست چهارصد سال آینده‌ی دنیا چه بشود. بنابراین من آن را الگو نمی‌گیرم.

حال برویم سراغ الگو یا مدل، با تحقق خلاقیت: هر انسان بسته به شرایط روز، جامعه‌اش، علم روز و دیگر چیزها تخیلاتی دارد و کارهایی می‌خواهد بکند که به آن خلاقیت بالقوه می‌گوییم. گاهی امکان بروز خلاقیت را پیدا می‌کند و گاهی پیدا نمی‌کند. انسانی که این احساس را داشته باشد که می‌تواند خلاقیتش را بروز دهد، انسان خوشبختی است. همین خلاقیت تبدیل به محصول می‌شود؛ مانند این ضابط‌های دیجیتالی که ده سال پیش وجود نداشت، ولی امروزه ما به آن‌ها احساس نیاز می‌کنیم. در واقع تولید ضابط دیجیتالی بروز خلاقیتی است؛ کسی احساس کرده که می‌تواند چنین چیزی بسازد و ساخته. سپس

که دارم، می‌توانم هر نوع خلاقیت و تخیل را که در ذهنم هست محقق کنم؛ و جامعه این امکان را به من می‌دهد. در این صورت من یک عارف امروزی خواهم شد. پژوهشگری امکانات آزمایشگاهی در اختیار دارد و می‌تواند شب و روز کار کند و نخواهد؛ هم‌چنین هر موادی را که لازم است در اختیار دارد و چیزی را کشف می‌کند. به این معنا او مستغنی است؛ چراکه هر چه بخواهد پیدا می‌کند، حتا اگر از آن‌ها استفاده نکند. یعنی ممکن است تخیلات خود را محدود کند و خلاقیتش را به کار نگیرد و اصلاً نیازی به به‌کار انداختنش نباشد. من منظورم این است که با این دید به این قضیه نگاه کنید.

غنی‌نژاد اما در عرفان استغنا را به این صورت تعریف نمی‌کنند.

منصوری ما داریم در دنیایی رو به جلو زندگی می‌کنیم. نمی‌توانیم مفاهیم را با مصادیق هزار سال پیش‌شان در نظر بگیریم؛ مفاهیم را باید با مصادیق امروز و پنجاه سال آینده در نظر بگیریم. الان همین جوان‌های المپیادی ما چه مشکلاتی دارند؟ این‌ها اصلاً نمی‌دانند خلاقیت یعنی چه؛ جامعه ما امکان خلاقیت به آن‌ها نمی‌دهد. موجودات بی‌چاره‌ای هستند و جامعه‌ی ما بی‌چاره‌تر است که به این جوانان بالقوه‌خلاق که می‌خواهند عارفانه زندگی کنند، این اجازه را نمی‌دهد که بتوانند هر کاری می‌خواهند انجام دهند و شکوفا شوند.

به زندگی عرفای ما در گذشته نگاه کنید: آن‌ها افراد بسیار خلاق‌ی بوده‌اند. به‌طور مثال زندگی ابوالحسن خرقانی را بخوانید؛ یکی از بزرگان و عرفای ماست. استغنائیش بدین معناست که هنگامی که سلطان محمود غزنوی در نزدیکی منزل وی اردو می‌زند و او را صدا می‌زند، او به نزد سلطان نمی‌رود. محمود غزنوی به در خانه‌ی او می‌رود و در می‌زند. او حتا در را باز نمی‌کند و در اتاقش می‌نشیند. محمود غزنوی، سلطانی که به راحتی سر می‌برید و قدرت مطلقه داشت می‌رود و پیش او می‌نشیند. به او می‌گوید مگر این آیه را نشنیدی که «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»؛ من اولی الامر او هستم؛ چرا حرف مرا گوش ندادی و به اردوی من نیامدی؟ او می‌گوید من آن‌چنان در ذکر الله گرفتارم که به محمد که پیامبر اوست نرسیده‌ام، چه برسد به تو که اولی الامر باشی. او مستغنی و خلاق بوده و کار می‌کرده. می‌خواهم بگویم نیازها و تصورات روز و امکانات و خلاقیت‌هایش در حدی بوده که خودش می‌دانسته. امروز این مسائل جور دیگری تعریف می‌شود و مصادیقش فرق کرده. لازم نیست که مفاهیم عوض شده باشد. اتفاق‌هایی که در سه قرن در اروپا افتاد، مبتنی بر مفهوم توسعه نبود؛ اساساً مفهوم توسعه وجود نداشت. ما به‌طور پسینی^۱ به این اتفاق، توسعه می‌گوییم. اتفاقی افتاد و مضراتی هم داشت. هر اتفاقی همین‌طور است. مگر قبلاً این‌گونه نبوده است؟ اولین باری که انسان چاقو ساخت دستش را هم برید که اتفاق بدی بود؛ اتم را که شکافت، به مدد آن بمب هم ساخت. ما نباید این‌گونه استدلال کنیم. اتفاقی که در اروپا افتاد باعث تخریب طبیعت شد؛ بنابراین حالا ما توسعه‌ی پایدار تعریف می‌کنیم؛ ولی همه‌ی این‌ها پسینی

۱. Aposteriori: مفهومی فلسفی، به این معنی که پس از اتفاق رویدادی به دنبال علت آن بگردیم یا مفهوم‌سازی کنیم.

به چه بهایی؟ اگر گرامتی که ایران در آینده می‌پردازد کم باشد، خوب است. واضح است هر دارویی عوارض جانبی دارد، ولی این دارو به گونه‌ای نباشد که زندگی را سلب کند. به قول معروف: «جراحی تمام شد، ولی مریض مرد!».

● با لحاظ این‌که توسعه، به هر صورت آن، به معنای تعریف نیازهای جدید است، آیا این نکته منجر به مصرف‌گرایی بیش‌تر نخواهد شد؟ و بعد، مصرف‌گرایی باعث تهدیدهای دیگر از جمله تخریب محیط‌زیست نمی‌شود؟

منصوری قطعاً این‌گونه است و شکی در آن نیست. به همین علت من با این تعریف، خیلی موافق نیستم. تعریفی که من براساس خلاقیت کردم، با این تعریف چندان مغایرت ندارد، ولی در عمل به پیامدهای متفاوتی می‌انجامد؛ در کوتاه مدت از هر دو یک نتیجه ناشی می‌شود، ولی هنگامی که بگوئیم گسترش خلاقیت‌ها، قطعاً منجر به تولیدات جدیدی خواهد شد و ایجاد نیاز می‌کند. این دو، تا این حد با هم مشترک هستند، ولی الزاماً در درازمدت یکی نیستند. من نگران این هستم ما تعریفی را بگیریم که مبتنی بر تحولات دویست سال اخیر اروپا باشد و تمام مشکلاتی را که توسعه قبل از ایجاد مفهوم توسعه‌ی پایدار داشته، به دنبال داشته باشد.

غنی‌نژاد به هر شکل جریان توسعه، فرآیند متناقضی است. یعنی هم جنبه‌های مثبت دارد و هم جنبه‌های منفی؛ مانند مثال‌هایی که درباره‌ی کشف اتم و غیره زده شد، که هم دست‌آورد خوبی دارد - مثلاً برق را با هزینه‌ی پایین تولید می‌کند - و هم یک بمب مخرب برای تمام بشریت است. این فرآیندی متناقض است. همه چیز را در توسعه خلاصه نکنیم. بحثی هم هست که در آن اخلاق، جامعه‌ی مطلوب و یا جامعه‌ی آرمانی مطرح می‌شود. من مخالف طرح بحث جامعه‌ی آرمانی نیستم، ولی آن جامعه‌ی آرمانی الزاماً در جامعه‌ی توسعه‌یافته پیدا نمی‌شود. جامعه‌ی آرمانی تعریفی است که هر متفکری بر حسب ذائقه، علم و یا منطق خودش بیان می‌کند و توسعه هم می‌تواند بخشی از این جامعه‌ی آرمانی باشد، ولی الزاماً بحث جامعه‌ی آرمانی و توسعه یکی نیست و باید این‌ها را از هم جدا کنیم. ما در این‌جا بیش‌تر بحث توسعه را مطرح کردیم و من آن دیدگاه‌ها را مطرح کردم که بگوئیم جامعه‌ی آرمانی ما چیست یا این‌که بیش‌تر به این توجه کنیم که در آینده ما چه ایرانی را می‌خواهیم و چه سرزمینی مطلوب نظر ماست؟ کاملاً موافقم که ما یک بعدی قضایا را نبینیم. اگر بحث فروکاست‌گرایی مطرح شد، منظور این بود که اقتصاددان‌ها در سلیقه‌شان عمومیت ندارد که فروکاست‌گرا باشند. برخی از اقتصاددان‌ها مانند برخی فیزیک‌دان‌ها معتقدند که حتماً باید فروکاست‌گرا بود. بعضی‌ها هم می‌گویند اگر خیلی وارد بحث جزئیات و محدود کردن حوزه‌ی علم شویم، راه به جایی نمی‌بریم.